

نشر گاهنامه هنر و مبارزه

تآثر بی نوایان

۱۵ ژانویه ۲۰۱۱



پیش از این درباره گشایش تآثر بی نوایان اعلامیه هایی منتشر کردم، در این جا می خواستم به شکل گسترده تری به این مسئله بپردازم. در واقع تآثر بی نوایان ادامه فعالیت های گاهنامه هنر و مبارزه خواهد بود و تنها تفاوتی که وجود دارد، این است که از این پس کارها بیشتر روی هنر نمایش و بهتر است بگویم ادبیات نمایشی و به ویژه اثر برتولت برشت تمرکز خواهد داشت.

متأسفانه با توجه به حضور و فعال بودن تروریسم و ابتذال خارق العاده اپوزیسیون های ایرانی در فرانسه، و موضع خصمانه فرانسه در رابطه با ایران (که به دوران جنگ نیابتی عراق علیه ایران باز می گردد و تداوم همان سیاست است)، و سطح نازل فرهنگی ایرانیان در فرانسه (به دلیل حاکمیت بورژوازی وابسته و معامله گر ایرانی) و ابتذال بنیادی آنها از یک سو، و سیاست تبعیض گرا و طبقاتی کشور میزبان (در مورد

من، فرانسه) که از سال ۱۹۹۵ به اخراج من در اشکال ظاهرا و کاملا قانونی از دانشکده تأثر رأی داد، و به این ترتیب کار پژوهشی مرتبط به تأثر آموزشی برتولت برشت را متوقف ساخت، حرف زدن دربارهٔ فعالیت فرهنگی و هنری کمی نامناسب به نظر می‌رسد. همین قانونی که موجب اخراج من از دانشگاه (یعنی تنها محیط اجتماعی برای من) و ترور کار پژوهشی ام شد، از سوی دیگر به نام «الحاق اجتماعی» و «بازگشت به جهان کار» بیش از ده سال است که از طریق ادارهٔ کاریابی به آزار و اذیت شبانه روزی و تهدید به قطع نان روزمره علیه من و بسیاری چون من به جنگ اعصاب دامن می‌زند، بی آن که راه حل اساسی برای رهایی از بی‌کاری و انزوای اجتماعی وجود داشته باشد. در این جا طرح چنین موضوعی صرفا شکایت نامهٔ شخصی نیست، و نمی‌تواند باشد چرا که خوانندگان را در موقعیت انفعال و واپس زدگی قرار می‌دهد، زیرا رسیدگی به چنین مشکلی و برقراری عدالت در چنین زمینه‌هایی از حد و حدود توان خوانندهٔ این سطور که در انزوای خود به سر می‌برد عبور می‌کند، و طرح چنین موضوعی اساسا ممکن است موجب واپس زدگی نزد آنها (یعنی شما خوانندگان) و حتی نفی مشکل مطروحه از سوی خواننده شود - ولی طرح چنین موضوعی و گزارش چنین واقعه‌ای که از تجربهٔ شخصی بر می‌آید ضروری خواهد بود، زیرا نه تنها در حالت کلی به سرنوشت خلاقیت در سطح اجتماعی مرتبط می‌باشد - که تحت اشکال گوناگون و به ویژه خشونت طبقاتی در وضعیت آسیب پذیر قرار می‌گیرد - بلکه علاوه بر این ما را مستقیما به موضوع سرنوشت پرولتاریای فرهنگی و هنری و فکری هدایت می‌کند. با چنین تأملاتی ما مستقیما وارد عرصهٔ فلسفهٔ هنر و مسائل و مشکلات بنیادی آن خواهیم شد.

البته روشن است که مراودات مابین فرهنگی ایران و فرانسه و به طور کلی ایران و غرب - که بیش از پیش به موضع گیری جنگی شباهت پیدا می‌کند - از طریق بورژوازی وابسته و معامله گر صورت می‌گیرد، یعنی مبتذل ترین طبقه از طبقات حاکم در عصر امپراتوری و امپریالیسم در کشورهای «حاشیه‌ای» مانند ایران، و علاوه بر این و خلاف تمام ظواهر امر، دست کم از دیدگاه من، نمایندگی اصلی این طبقهٔ حاکم جمهوری اسلامی نبوده بلکه اشکال بارز این نمایندگی طبقاتی را باید بین اپوزیسیون های ایرانی در خارج از کشور جستجو کنیم، که طبیعتا باید آن را روی دوّم سکهٔ تبعیض طبقاتی و ملی در کشور میزبان بدانیم (علیه دانشجویان و پژوهشگران و هنرمندان واقعی، و علیه مهاجران خارجی غیر وابسته به محافل «معنی دار» و غیر اروپایی و غیر آمریکایی در کشور میزبان غربی). تحت چنین شرایطی، مظاهر فرهنگی (فرهنگ طبقهٔ حاکم) نیز در اذهان عمومی طبیعتا، با توجه به وضعیت اسفناک و فقر همه شمول مادی و معنوی جنبش پیشگام، کاملا قابل درک خواهد بود که اذهان و افکار عمومی

ایرانیان در داخل و خارج از نخل طلایی و اسکار و دیگر مراتب قدرت بیشتر مطلع باشند تا آن چه ما در [گاهنامه هنر و مبارزه] نشان می دهیم و علی رغم تمام موانع موجود به تحقق می رسانیم. اوضاع به شکلی است که گاهنامه هنر و مبارزه در فرانسه تقریباً هیچ خواننده معنی داری ندارد، شاید دو سه نفر باشند که به شکل پاره وقتی آن را می خوانند، بقیه خواننده ها و آنهایی که واقعا هم کاری می کنند در کشورهای دیگری به سر می برند، و همین موضوع، یعنی فقدان خواننده و یا افرادی که این همه نگران موضوع آزادی و حقوق بشر هستند، و تنها به محض این که کتابی، فیلمی، چیزی جایزه ای می گیرد، از در و دیوار می بارند، ولی از سوی دیگر عامدانه از خواندن و حتی پذیرش گاهنامه هنر و مبارزه در جعبه پست الکترونیکی شان امتناع می ورزند، چنین رفتاری برای من سؤال برانگیز و نگران کننده است. به این علت که چنین رفتاری با نقد، و با کار فرهنگی و یا مابین فرهنگی (مانند ترجمه برخی آثار)، براننده آنهایی نیست که می خواهند ایران فردا را بسازند.

با چنین مقدمه ای که هنوز به پایان نرسیده، اجالتا باید بگویم که در نتیجه نبود امکانات و دسترسی به وسایل تولید مناسب برای کار هنری در زمینه نمایشی برای اجرای عملی طرح تأثیر بی نوایان در پاریس، عملاً این گونه به نظر می رسد که طرح ما کاملاً به حاشیه و به بیرون از جهان تولید پرتاب خواهد شد، که پیامد آن به گفته برتولت برشت به این معنا خواهد بود که از آن جایی که «اساساً در خارج از روند تولیدی هیچ حقوقی وجود ندارد»، در نتیجه تأثیر بی نوایان هم نمی تواند وجود خارجی داشته باشد حتی در جعبه پست الکترونیکی و یا سایت ایرانیان فرانسوی زبان در فرانسه.

با این وجود طرح تأثیر بی نوایان می تواند با تکیه به همین ابزارهای رسانه ای نوین و در محدوده خاصی، در زمینه نظری و نوشتاری فعال باشد، و به همان شکلی که در گاهنامه هنر و مبارزه عمل می کنیم، در تداوم همین فعالیت ها، ولی این بار روی مسائل تأثیر و مسائل هنری متمرکز می شویم.

موضوع می تواند به همین ارائه نظریات تأثیری و ترجمه چند نمایشنامه و یا ارائه چند طرح نمایشی خاتمه پیدا کند و یا خاتمه پیدا نکند و بر اساس انتخاب و وقت و انرژی باقی مانده در همین محدوده حاشیه ای ادامه یابد. ولی پرسش این جا است که چه اهداف دیگری از این «سازمان سازی» های بی سرمایه و [تک نفره] مانند تأثیر بی نوایان می توانیم متصور شویم؟ از دیدگاه من، بررسی چنین وضعیتی برای تأثیر بی نوایان می تواند افشاگر خیلی از مسائل پیرامون و معاصر ما باشد. و آنهایی که به مسائل فرهنگی و هنری توجه دارند و نگران سرنوشت خلاقیت در کل جامعه هستند در این جا دستشان خالی نخواهد ماند، به عنوان مثال بررسی وضعیت چنین فعالیتی در فرانسه می تواند

خیلی از دعاوی دموکراسی و حقوق بشر را زیر علامت سؤال و تردید ببرد، و یا از سوی دیگر بخش قابل توجهی از فعالیت های فرهنگی و هنری آلترناتیوی را افشا کند که بر اساس تحلیل هایی که پیش از این مطرح کرده ایم و دیدیم که بر چه اساسی کاملاً به ناتوی فرهنگی تعلق دارد (در این مورد به وبلاگ مابین فرهنگی ایران و جهان در بلاگفا مراجعه کنید). و باز هم می توانیم آن را با فعالیت های به اصطلاح دانشگاهیان ایرانی در غرب برخورد دهیم.

چنین مقایساتی بی گمان با ما از ماهیت اصلی تمام این دار و دسته ها و به ویژه شخصیت های رسانه ای حرف خواهد زد که در خدمت امپریالیسم جهانی و در خدمت طبقه ابتدال هستند.

حرف من در این جا چه می تواند باشد؟ یکی از حرفهای من این است که آنهایی که سعی می کنند مسائل فرهنگی و هنری را از سیاست جدا کنند، و یا آنهایی که در جهان سیاست به سر می برند و فکر می کنند که موضوع فرهنگ و هنر روبرویی و بی اهمیت است، و یا آنهایی که غالباً به جبهه راست تعلق دارند و اکیداً تصور می کنند که هنر کار نوابغ است، در رابطه با تأملات ما در این جا پی خواهند برد که سیاست و هنر قویاً با یکدیگر در رابطه هستند. تشخیص چنین رابطه ای بی هیچ تردیدی برای تشخیص اثر هنری اصیل از اثری که تنها شبیه اثر هنری می باشد، یکی از ضروریات انکار ناپذیر به نظر می رسد و من اطمینان دارم که چنین تأملاتی برای «هنر»، برای سرنوشت خلاقیت، و برای امر دموکراسی و عدالت اجتماعی به هیچ عنوان بیهوده نیست. و آنهایی که دائماً نوک حمله را به سوی جمهوری اسلامی می گیرند، در این جا احتمالاً به این نتیجه خواهند رسید که این معامله یک طرف دعاوی دیگر هم دارد که اگر از اولی اهمیت بیشتری نداشته نباشد کمتر نیست. خوشبختانه این موضوع را بسیاری می دانند.

برخی از راه های دیگری به این نتیجه می رسند که به عنوان مثال اپوزیسیون های ایرانی ضد اجتماعی و ضد بشری هستند. ما از راه دیگری می رویم [هنر] و به همین نتیجه می رسیم.

اخیراً در مقاله ای می خواندم که نویسنده آن طرفداران حقوق بشر را به سکوت و محکوم نکردن ترور دانشگاهیان ایرانی که در عرصه تولید انرژی اتمی در ایران فعال هستند، متهم کرده بود. خیلی وقت پیش، خود من نیز آنها را به سکوت در رابطه با کاربرد اورانیوم ضعیف شده در جنگ های معاصر توسط ارتش ناتو متهم کرده بودم. غافل از این که حقوق بشر خود به تنهایی یکی از بازیگران جنگ به اصطلاح بشر دوستانه بوده و به قول معروف یک پای داستان است. و ما نمی توانیم از جنایتکار انتظار داشته باشیم که جنایتش را محکوم کند؟ ولی موضوعی که علاوه بر این در مورد

طرفداران و نمایندگان رسمی حقوق بشر ایرانی می تواند جالب توجه ما باشد، این است که پس از این همه، این دسته از اپوزیسیون ها با چه شهامت و استقامتی می توانند هنوز سرشان را در رسانه های جمعی بالا بگیرند و به حیات رسانه ای شان ادامه دهند؟ در چنین مواردی است که می بینیم همان اتفاقی که برای فرهنگ اروپایی در زمینه نقد روی داد، برای اپوزیسیون ها و طرفداران حقوق بشر ساکن غرب نیز روی داده است. داستان از این قرار است که اساسا نقد موتور پیشرفت غرب بوده، و در بنیاد فرهنگ غربی وجود داشت، و همین عنصر زنده بود که در اواخر قرن بیستم دچار سیر قهقرایی شد، و نتیجه این که به قول معروف « هر چه دل تنگت می خواهد بگو» ولی انتظار نداشته باشیم که انعکاسی داشته باشد و نقدها موجب تحول گردد. به عبارت دیگر ما در این جا با **نقض کارکرد نقد** سروکار داریم.

بررسی وضعیت تأثر بی نوایان (در حالت مجازی) به شکل بنیادی ماهیت و خصوصا ماهیت طبقاتی تمام این تشکیلات اپوزیسیون و بازنمایی های اجتماعی و فرهنگی و هنری اخیر و قدیم جنبش سبز را از فرانسه تا کانادا و تا پای تریبون افرادی مانند رامین جهانگل و عطا هودشیان که ظاهرا از چهره های درخشان دانشگاه ها می باشند را آشکار می سازد. بد نیست بدانیم که اخیرا این چهره های درخشان اعلام کردند که می خواهند درباره چهره روشنفکر دینی جلسه بگذارند - حتما در یکی از همین دانشگاه های کانادا برگزار می شود - خب ما این جا از روشنفکر دینی حرف نمی زنیم، و بیشتر دوست داریم به جای روشنفکر دینی از روشنفکر سر دیزی حرف بزنیم.

دینی و دیزی در این جا مشخصا تنها منحصر به بودجه هایی که صاحبان سرمایه به آنها (صاحبان امتیاز طبقاتی) و خیل آلترناتیوهای امپریالیسم جهانی در صفوف اپوزیسیون های خارج و داخل (مرسونر برای آدم کشی) اختصاص می دهند نیست، بلکه موضوع در عین حال به انحصاری سازی دستگاه آموزشی و دانشگاه های غربی از یک سو و تداوم همین رویکرد تبعیض آمیز و اختناق آمیز در استفاده از دستگاه های ارتباط جمعی از سوی دیگر نیز می باشد، و چنین شرایطی به معنای تبعیض، و اختناق در سطح عمومی خواهد بود که کاملا با گفتمان آزادیخواهانه و مدرن و غیر مذهبی، و امید بخش این شخصیت های رسانه ای در تضاد قرار می گیرد. و این تضاد در بنیاد همان خصوصیت ابتدال آمیز طبقه بورژوا و خاصه بورژوازی وابسته و معامله گر است. و ما نشان خواهیم داد که پشت پرده گفتمان ها و مباحث ظاهرا فریبنده و روشنفکرانه این از ما بهتران ها، که تنها به این دو شخصیت نام برده در این جا محدود نمی گردد، ما با گروهی سروکار داریم که اساسا حضورشان در دانشگاه ها و محافل به اصطلاح فرهنگی و دانشگاهی محصول خشونت نامرئی و ضد اجتماعی بوده و در عین حال از

مجریان و نمایندگان همین [خشونت طبقاتی] در چشم انداز آلترناتیوهای امپریالیستی علیه ایران و ایرانی فعال هستند.

متأسفانه، از آن جایی که به ویژه در خارج از کشور، طی مدت های مدید تمام گفتمان چپ و راست اکیدا روی جمهوری اسلامی تمرکز داشته، این وجهه خبیث اپوزیسیون و آن چه در «انیران» به وقوع پیوسته و به پشتیبانی قدرت مالی سرمایه داری جهانی مراحل تکوینی خود را می پیماند، هم چنان در پرده ابهام باقی مانده و نامأنوس و نا شناس به نظر می رسد. در نتیجه همین نا آشنایی پیشینه دار، موجب می گردد که ما نیز در این جا احتمالا در خطر نبود استقبال عمومی از چنین تأملاتی قرار بگیریم. خاصه از این جهت که چشم انداز عمومی، در خارج از کشور، و حتی در طیف کمونیست های ایرانی، غالبا گفتمان انتقادی در رابطه با جمهوری اسلامی بوده است : اعدام، چادر، سنگسار، حقوق های عقب افتاده کارگران... و چنین افشاگری هایی از آن جایی که از پایگاه غرب در رسانه ها منتشر می شود، در عین حال، در رابطه با افکار عمومی موجب توهماتی چند درباره واقعت زندگی و واقعت دموکراسی در غرب می گردد. این تک گویی بلند را با یک پاراگراف دیگر به همین جا خاتمه می دهم :

تأثر بی نوایان برنامه خود را مشخصا در فرصت های بعدی اعلام خواهد داشت. علت تأخیر در اعلام برنامه، آهنگ کند ترجمه نوشته ها و نمایشنامه های انبوه برتولت برشت است. در پاریس وقتی در تأثرهای بعضا بورژوا برنامه «خارق العاده ای» برای ایرانیان به اجرا در می آید، و غیره... صفوف انبوه دوست داران فرهنگ و هنر، دموکراسی و آزادی در هوای ناب پاریس را می بینیم، ولی فعلا در این جا هیچ فرد دیگری به جز خود من نیست که در این نوع کارهای بی مزد (بخوانید کار نامرئی)، که احتمالا در آینده تنها می تواند موجب سرزنش باشد، یاری رساند، و از خیل دوست داران تأثر نیز فعلا خبری نیست.

به امید روزی که تأثر بی نوایان در آینده نام دیگری داشته باشد : تأثر آموزشی.

حمید محوی

پاریس ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲